

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه اتراب (جله نم)

جله خانوادگی - اسد اخوت ۱۰/۱۱/۹۷

همه سوره متعلق به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) است و ساختار حکومتی حضرت را تبیین می کند.

سوره های قرآن از همان ابتدایی که می خوانید از سوره حمد تا ناس همه وحی نازل شده به رسول است و در همه آنها شأن و مقام ایشان مطرح شده است و در هر سوره ای به عنوان پایه ثابت رسول گرامی هستند.

مصادق های ظاهری در سوره به پیامبر اعظم باز می گردد و هر سوره ای برای شناخت پیامبر یک نظر گاهی را باز می کند. همانطور که لازم است انسان خدا را بشناسد، لازم است پیامبر را هم بشناسد. خدا رب و خالق و همه کاره ماست و باید او را شناخت و پیامبر هم چون رسول خداست باید شناخته شود. اگر کسی بخواهد حکم های خدا را به دست آورد باید از فرستاده اش این احکام را بخواهد. به اعتبار رسالت و نبوت پیامبر انسان باید رسول را بشناسد. آنچه در این سوره دنبال می شود معرفی رسول از دیدگاه حاکمیت ایشان در وسط میدان حاکمیت است.

اولین خصوصیتی که از این رسول ذکر می شود این است که مراقب خداست یعنی هر کاری می کند، حتما با حکم خداست.

دومین کارش این است که با کافرین و منافقین هیچگونه ارتباطی ندارد.

خصوصیت های دیگری که می توان از ابتدای سوره برای رسول مشاهده کرد، بحث توکل به خدا و تبعیت از وحی و ولایت داشتن بر همه و اولویت داشتن ایشان به مؤمنین نسبت به نفس های خودشان است. بحث میثاقی که همه با پیامبر بسته اند. بحث فرماندهی جنگ که مستقیما در جنگ هستند و بحث اسوه حسنه بودن ایشان و نیز خانواده و ارتباطات خانوادگی ایشان است. احکامی که در زندگی اجرا می کنند.

و آیه ۳۸ که خیلی مهم است: «ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا». اینکه در مسیر احکام الهی و سنت‌هایی که اجرا می‌کنند ممکن است دچار سختی و حرج شوند.

در این حدود ۴۰ آیه تقریباً همه آیات در مورد پیامبر بود. سوره نسبت به پیامبر سوره خاصی است.

در روایت داریم که «انا و علی ابوا هذه الامته»

«ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (۴۰)

در مورد قبیله‌گرایی در جلسات قبل صحبت شد. برای اینکه مردم قبیله خود را حفظ کنند مجبور هستند با پیامبر نسبتی داشته باشند. به هر حال هر دو را می‌خواهند داشته باشند. بهترین راه برای اینکه بشود پیامبر را قبول کرد این است که بگویند او در حزب ما و جزو فامیل و قوم ما می‌باشد. اگر کسی بگوید پیامبر ما، رسول خدا و خاتم نبیین است و پدر ما می‌باشد هیچ اشکالی ندارد. رسول صاحب امر و حکم است و نبی صاحب کتاب و کتاب یعنی قوانین. انسان یا باید و نباید دارد یا هست و نیست.

پس پیامبر را به عنوان خاتم نبیین بپذیرید. خاتم به معنای این است که دیگر بعد از او پیامبری نمی‌آید اما معنای بهترش این است که همه وحی‌ای که برای همه پیامبران آمده است، در او جمع است. خاتم به معنای مهرزننده و تثبیت کننده و جمع کننده و جامع نبیین می‌توان در نظر گرفت و قرآن جامع وحی می‌شود.

اسلام ظرفیتی دارد که در جای دیگری وجود ندارد و تشکیل حکومت جهانی برارنده پیامبر اعظم است و سازمان ملل جای احکام خداست نه غیر خدا. چون او خاتم نبیین است. اگر به قبیله نداشتن باشد او رسول است. باید بدانیم این جایگاه رسول خداست. این آیه اسم پیامبر را آورده است. این آیه را به هر کسی نشان دهیم متوجه می‌شویم که مالکیت مطلق عالم از رسول است و این مبهم هم نیست. در قرآن اسم پیامبر خیلی کم تکرار شده است. باید پذیرفت این آیه حکومت جهانی را می‌گوید و مربوط به پیامبر است.

این آیه نشان می‌دهد عده‌ای مقادیری برای رسول قائل بوده‌اند اما مقام رسالت ایشان را نپذیرفته بودند. اگر کسی به مقام خاتمیت و رسول بودنشان اعتقاد داشته باشد مقام ابوت ایشان مشکلی ندارد. شأن قرآن در اینجا خیلی زیاد می‌شود. معجزه ختمیه یعنی آنچه عصای موسی داشت در آن هست. نه آیه بینه حضرت موسی در آن هست و معجزه

زنده کردن مرده، عیسی هم در آن هست. در ختم یک مقام برتری و به تکامل رسیده تر مطرح است. خود قرآن در زمان نزولش هم همینگونه که ما برخورد داریم، برخورد می شده است. خواندن قرآن به شکلی که در سوره حجر از آن می گوید. چگونه می شود معجزه ای ختمیه باشد اما شأن آن آنقدرها لحاظ نشود. چون معجزه است کسی می - فهمد که بخواهد معجزه بودن آن را فهم کند. همانطور که رسول را پدر می بینند و او را خاتم نبیین و رسول نمی - بینند بنابراین معجزه او را هم معجزه نمی بینند. در واقع دلیل عدم درک شأن قرآن به خاطر این است که شأن رسول دانسته نمی شود. وقتی شأن خدا دانسته نشود هم شأن رسول هم دانسته نمی شود.

اگر کسی قرآن برایش مهم نباشد یعنی رسول برایش مهم نیست و اگر رسول برای او مهم نباشد به معنای این است که خود خدا برایش مهم نبوده است. اگر کسی گفت این حرف در کجاها دیده می شود در دعای زمان غیبت امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف): «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

اگر انسان خدا را نشناسد به طور طبیعی رسول را نخواهد شناخت و اگر رسول را شناخت به طور طبیعی حجت را نخواهد شناخت. یکی از این حجت ها خود قرآن است.

هیچ چیزی در این عالم مهم تر از خود خدا نیست. و هیچ چیزی بهتر از خود خدا متأسفانه در این عالم کفر نمی شود و باید روزی این محرومیت برداشته شود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)

شاهد و مبشر و نذیر با او آمده است. اگر یا بود معلوم می شد که برخی از رهاوردهای پیامبر مربوط به شاهد بودن ایشان و برخی مربوط به مبشر بودن و برخی دیگر مربوط به نذیر بودن. اما ظاهراً اینگونه نیست و شأن پیامبر همه این صفات را با هم دارد. بنابراین باید این موارد را باید به گونه ای معنا کرد که امکان جمع داشته باشد. بحث شاهد مربوط به قابل وصول بودن اهداف است. اگر خداوند چیزهایی از انسان خواسته است، وجود پیامبر اثبات می کند که این امور قابل وصول است. پیامبر سبب وصول انسان به مقاصد است که خداوند مطرح می کند. بنابراین یکی از معانی شاهد این است که اگر رسول شاهد است ما توسط ایشان به مقاصد دست پیدا خواهیم کرد. پیامبر برای همه مردم است چون بنا بر این است که همه هدایت شوند. همه انبیاء در به خاتمیت رسول گرامی اسلام شهادت داده اند.

شاهد، مبشر و نذیر

انسان باید زمانی با خودش به این نتیجه برسد که آیا خدا هست یا خیر؟ اگر هست آیا مسیری برای وصول به خودش ارائه داده است یا خیر؟ آیا حرفی از خودش به انسان‌ها ارائه داده است یا خیر؟ این سؤال‌ها باید توسط هر کسی که عاقل است پاسخ داده شود. عقل از خالق و ارتباط با خالق سؤال می‌کند. اگر انسان مجهز به عقل شد نمی‌تواند نسبت به خالقش مسکوت باشد. این ۶ها جزئی از موارد اصلی است. خدا رسول را **شاهد** قرار داده است به این معنا که انسان می‌تواند به مقاصد اصلی‌اش برسد. خواست خدا از انسان خواست بیجایی نیست. هر مقامی که برای انسان در قرآن ذکر شده است مثل صالحین و محسنین و ... درست نیست بگوییم که ما کجا و محسن و صالح شدن کجا؟ خدا انسان را برای صالح شدن و محسن شدن خلق کرده است. همه مشکلات انسان به این دلیل است که خود را به بهائم بودن می‌فروشد. گویی می‌خواهد جزئی از بهایم باشد. انسانی که در نهایت بناست بمیرد آیا بهائم بمیرد بهتر است یا اولی‌الالباب باشد؟ مسلماً بهتر است به صورت اولی‌الالباب بمیرد. شاهد مفهوم بلندی است که می‌گوید پیامبر رسید شما هم می‌توانید برسید.

مبشر کسی است که مقصد را نشان می‌دهد و بیان می‌کنند که شما با مقصد چقدر فاصله دارید. حداقل با او می‌توان ارزیابی و توان‌سنجی کرد. حضرت یوسف وقتی لباسشان را از مصر فرستادند خود آن لباس شد بشارت و آن فرد هم شد بشیر **فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱**. یعنی قبل از اینکه یوسف را ببیند فهمیدند یوسف در حال آمدن است و این را ارزیابی و توان‌سنجی گویند.

همزات شیاطین تخریبی است که توسط انسان می‌شود و به خود می‌گوید تو به درد هیچ چیزی نمی‌خوری. نوعا در خانواده‌ها هم این نوع تخریبه‌ها بسیار زیاد است و بهتر است رویه خود را در این زمینه تغییر دهیم و این چقدر می‌تواند در تغییر انسان‌ها مؤثر باشد. قرآن حد پیامبرش را بالا می‌برد و یک جایی هم حد پیامبر را به نسبت خدا جایگاه پیامبر را پایین نشان می‌هد مثل سوره مبارکه حاقه. می‌خواهد بگوید پیامبر با همه ابهتی که دارد عبد است و برای پیامبر شأنی بیشتر از عبودیت قائل نشوید. جایگاه خداوند باید همیشه برای انسان حفظ شود و خیلی بد است که جایگاه خداوند برای ما خیلی ضعیف است.

نذیر خاصیتش این است که نمی‌گذارد انسان از حرکت بایستد و توقف داشته باشد.

^۱ سوره مبارکه یوسف آیه ۹۶

شاهد، شاخص است.

مبشر، ارزیابی است.

نذیر، نیروی محرک است.

این‌ها را جهت تصویرسازی می‌گوییم و قصد پایین آوردن واژه‌ها را نداریم. نذیر به حرکت درآوردنده است یا با تشویق یا با تنبیه. مهم به حرکت در آمدن است. سطح تشویق و تنبیه باید متناسب با هر فردی باشد در غیر اینصورت منجر به بهم خوردن رجا و خوف در او خواهد شد و این امر فرد را دچار اضطراب می‌کند. یا از خوف زیاد به مقصد نمی‌رسد یا از رجا زیاد. توازن خوف و رجا خیلی مهم می‌شود.

دعا و داعی

وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ يَازِّنُهُ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

داعی از کلمات بینظیر قرآن است. دعا و داعی هر دو از دعو می‌آید یکی از درون است و دیگری از بیرون. کم واژه‌ای داریم که اینگونه بیرون و درون داشته باشد. دعوت می‌شود و دلش می‌خواهد و این دو با هم خیلی مرتبط هستند گویی کسی که دعا در او شکل بگیرد داعی را می‌فهمد. اگر طلب داشته باشی متوجه می‌شوی کی، چه دارد. اذن مهم می‌شود، چه بسا پیامبر اذن دعوت برای برخی را ندارد. ممکن است افراد دچار ظلم‌هایی شده باشند که صدای پیامبر را نشنوند. کارهایی باید در درون فرد انجام شود. قبل از اینکه پیامبر را فرد دیده باشد باید مسلمان شده باشد و قبل از آن باید تبعیت از خدا داشته باشد. اگر کافری به شما مراجعه کند و بگوید هیچ چیزی را قبول ندارم قطعاً چیزهایی را قبول دارد و خوبی را در درونش می‌فهمد و از آن می‌تواند تبعیت داشته باشد. حتماً باید نیاز در انسان شکل بگیرد تا عطا کننده را ببیند.

«رجل یسعی» در سوره یس قبل از آمدن رسول نیاز به خدا را فهم کرده است و با دیدن رسول مؤید پیدا کرد. سوره غافر در این باب صحبت کرده است. رمز موفقیت در فعال شدن دعاست. رجلی که در دربار فرعون است و حضرت موسی را می‌فهمد. علت زشتی خیلی از کارهای ما به دلیل نبودن خداست و وقتی خدا نیست هیچ چیزی زیبا نیست.

الی الله: الی را به سوی معنا می‌کنیم ولی الی تعیین حدود و قلمرو است. «داعیا الی الله» دعوت کننده به آنچه قلمرو خداست. خدا به سوی به این معنا ندارد. الی در اینجا شبیه الی المرافق سوره نساء است. الی اگر به سوی معنا شود وضو را معکوس می‌گیرند. اساسا الی به معنای به سوی نیست. الی در قرآن نوعا تعیین حد و محدوده است و نه به سوی. «داعیا الی الله» می‌شود دعوت می‌کنند به قلمرو و حکومت خدا و خروج از ظلم و حاکمیت طاغوت. جریان حاکمیتی دارد نه به سویی.

«داعیا الی الله» یعنی پیش رفتن به سوی حکومت جهانی برای برطرف شدن مشکلات همه مردم.

سراج منیر

سراج به معنای چراغ است و چراغ هر آن چیزی است که نور می‌دهد. منیر تاکید بر معنای سراج است. هر جایی هست ابهام نیست. تشخیص هست. پیامبر باشد، همه جا روشن می‌شود.

تعبیر در فرج امام زمان (عج) صلوات